

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال دهم - شماره یکم - بهار ۱۳۹۶ - شماره پیاپی ۳۵

مخالف خوانی یکی از ویژگیهای سبکی صائب تبریزی

(بررسی موردی : مخالف خوانی گل در شعر او)

(ص ۳۲۴-۳۰۵)

عفت نجار نوبری (نویسنده مسئول)^۱، علی محمد سجادی^۲، مهدی ماحوزی^۳، محمود طاووسی^۴

تاریخ دریافت مقاله: بهار ۱۳۹۵

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: بهار ۱۳۹۶

چکیده

«سنت ادبی» جریانی تکرار شونده در شعر است که مورد پسند اهل ادب قرار گرفته و شعرا به تقلید از قدما بدان تمسک می‌جویند. در سبک هندی، رفته رفته تکرار بی‌رویه، موجب ملال و بی‌میلی صاحبان ذوق می‌شود و شخصی با قریحه چون صائب تبریزی، در مسیر خلاف این سنت حرکت کرده، به ابداع و نوآوری شاعرانه دست می‌زند. تلاشی که صائب پس از اشباع مضمونهای شعر عصر تیموری بدان دست یافت، سبب شد تا او همانند سایر شاعران مخالف‌خوانی سنتهای ادبی را پیش بگیرد و مضمونهایی بکر و تازه را در شعر وارد کند. در میان مخالف خوانیهای صائب، گل جایگاه ویژه‌ای دارد. گاه صائب با نگاهی تازه بر معشوق، او را بر گل برتری داده و گاه با در نظر گرفتن صفات و ویژگیهایی تازه که به گل نسبت میدهد به آفرینش مضامینی بکر از طریق مخالف‌خوانی دست می‌زند. در این نوشتار برآنیم تا بر اساس مخالف‌خوانی با گل، دریابیم صائب با داشتن نگاهی تازه و ذره‌بینی چگونه و از چه زوایایی، به گل نگریسته و کدام صفات را برای آن در نظر گرفته است. با بررسی و تحلیل این عنصر میتوان به ارزش هنری اشعار صائب و دامنه خیال او دست یافت. همچنین دریافت که کاربرد حسن تعلیل، پر بسامدترین صور خیال به کار رفته در مخالف‌خوانی، شگردی است که صائب در نواندیشیهای خود آن را به کار میگیرد تا مخاطب، جهان را دیگرگونه ببیند.

کلمات کلیدی: بلاغت، سبک‌شناسی، صائب تبریزی، مخالف‌خوانی، گل.

taravat1347@yahoo.com

۱ دانشجوی دکترارشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن

alimohamadsajadi@gmail.com

۲ هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی

mahoozi R iau@ ac.ir

۳ هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن، هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس

tavoossi mahmoud@yahoo.com

۴ هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن، هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

یکی از شگردهای زبان ادبی، تصویرسازیهایی است که به واسطه تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه به صورت امری مسجّل و قطعی ساخته میشود. به طور مثال در ترکیب «سرو آزاد» آزاد بودن بر اساس بی‌ثمری به سرو نسبت داده شده است و این امر در چهارچوب بافت اندیشگی شعر فارسی پذیرفته شده و به عنوان «سنت ادبی» مورد توجه شعرا و ادبا قرار گرفته است و یا در سنت ادبی ما از «چشم» به «نرگس» تعبیر میشود.

با آنکه نظر صائب درباره گل در بسیار از موارد با قدما هماهنگ است اما گاه شاعر از روی ذوق و تعمد با حسن تعلیل و بیانی هنری، سنت ادبی را در هم میشکند و تصویری جدید و مخالف با آن اندیشه مقبول‌العام ارائه میدهد. این شگرد او، گاه برخاسته از نوعی طنز نسبت به شعر گذشته و یا تمسخر افکار کهنه و تقلید کورکورانه متأخران است. زبان او زبانی انتقادی است. تصویر جدید، خود نشان مخالفت با تقلید بی‌چون و چرای متقدمان است. از این رو او به مخالف‌گویی (هنجار شکنی سنن ادبی) دست میزند تا بدین وسیله، مضمونی تازه را در حوزه ادبیات وارد کند.

از آنجا که سبک هندی، آوردگاه مضمون‌آفرینی است شاعری خوش‌قریحه همچون میرزا محمدعلی صائب تبریزی در این دوره، دست به مخالف‌گوییهای هنری زده برای اغلب اندیشه‌های خویش، حسن تعلیلی زیبا می‌آورد تا نظر مردمان را نسبت به اندیشه‌های حاکم منحرف سازد.

این مخالفت‌گوییها سه نوع دارد: یا مضمونی است که در گذشته مقبول بوده و در نگاه صائب، قبیح شمرده میشود یا در گذشته ناخوشایند بوده و وی آن را مطلوب میداند و گاه تصویری بکر است که پیشتر در ادبیات فارسی سابقه‌ای نداشته و نگاه شاعر، تصویری نو از آن در عرصه ادبیات پدید آورده است. او از دو طریق مقایسه عنصر آشنایی‌زدایی شده با سایر عناصر و برجسته‌سازی صفات در تصویرسازی نوآوری و هنرنمایی کرده است.

در این پژوهش که به روش تحلیلی - توصیفی انجام شده است به پرسشهای زیر پاسخ خواهیم داد:

- ۱- صائب با داشتن نگاهی تازه و ذره‌بینی از چه زوایایی، به گل نگریسته است؟
- ۲- صائب در دیوان خود با در نظر گرفتن چه صفات و ویژگیهایی به مخالف‌خوانی با گل میپردازد؟

برای پاسخگویی به پرسشهای فوق پس از استخراج شواهد از غزلیات دیوان شش جلدی صائب به تصحیح محمد قهرمان، بعد از بررسی ابیات و طبقه‌بندی موضوعی، به شرح و تحلیل آنها پرداخته شد.

باید گفت تاکنون پژوهشی با چنین رویکردی انجام نگرفته است و آنگونه که از تحقیقات انجام شده برمی‌آید مقاله موجود در این زمینه عبارت است از «انحراف از نرم در شعر صائب

تبریزی» از محمد کلیم‌آذر که در فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی سال ۱۳۸۴ به چاپ رسیده است. نویسنده در این مقاله فقط درباره نگاه دگرگون صائب به شخصیت خضر سخن رانده است و بحثی از مخالف‌خوانی با دیگر عناصر به میان نیاورده است.

مخالف‌خوانی، نوعی سنت‌شکنی ادبی

«سنت» در اصطلاح ادبیات و هنر، مجموعه قواعد و اصول از پیش انگاشته‌ای است که مورد تأیید عرف عام است. «سنت به اصول و قواعد پذیرفته شده‌ای اطلاق میشود که همواره به صورت موضوع، قالب یا صنعتی خاص در آثار ادبی تکرار میشود. برای مثال، قالبهای «غزل» و «قصیده» در شعر فارسی از جمله سنن پذیرفته شده ادبی به شمار می‌آیند. برخورد شعرا و نویسندگان با سنن ادبی همیشه یکسان نبوده است. گاه شاعر یا نویسنده‌ای نوآور با تغییر و تحول در سنت، آن را در خدمت اندیشه‌ای نو به کار می‌گیرد و بدعت‌گذاری میکند.» (واژگان توصیفی ادبیات، رضایی: ص ۶۴)

خاستگاه سنتها برگرفته از باورهای اجتماعی، فرهنگی، مذهبی، سنتی و گاه خرافی است و هرچه هست، قولی است که جملگی برآیند. «برخی از این سنتها، مقدس است و مطلوب و برخی ناپسند و منفور. حیوانی، عزیز است و فرخنده‌پی و دیگری شوم است و نامبارک. اینکه ریشه این باورها از کجا سیراب می‌شود خارج از بحث ما است اما اینکه شاعری با این باورها از در خلاف درآید و نغمه مخالف را چنان خوش بخواند که به گوش جانها بنشیند خبر از نوعی تخیل قوی و اندیشه ژرف میدهد و از قضا یکی از مشخصه‌های مخصوص صائب، همین امر است. یعنی دیگران را به دیده انکار نگریستن و در باورهای استوار آنان رخنه ایجاد کردن. (صائب تبریزی و شاعران معروف سبک هندی، سجادی: ۱۶)

مخالف‌خوانی یکی از اقسام هنری سنت شکنی ادبی است که به شکستن هنجارهای پیشین در تلمیح‌پردازی یا انحراف از هنجار (سنت) ادبی منجر میشود. در صنایع معنوی و سایر علوم ادبی، به این شیوه توجه نشده است. تنها در کتب بلاغت قدیم، از صنعتی به نام «تغایر» نام برده‌اند که «متکلم بر وجه لطیفی مدح کند آنچه را نزد عموم نکوهیده است یا قبح کند آنچه را نزد دیگران ستوده است. بعضی این صنعت را دو قسم کرده‌اند: «تحسین ما لایستقبح» و «تقیح ما لایستحسن.» (شمس‌العلماء گرکانی، ۱۳۷۷: ۱۵۴)

مخالف‌خوانی را میتوان در هم شکستن بنای عادت و تکرار دانست. این شیوه، تعریفی دوباره از هستی و پدیده‌های آن است. اینکه شاعری از زاویه‌ای غیر از زاویه دید دیگران به تماشای هستی بنشیند و آن را به گونه‌ای نقل کند یا به تصویر درآورد که مخاطب، احساس کند برای نخستین بار است چنین چیزی میشوند یا حس میکند.

گل در بستر سنت ادبی

۱- در متون ادب مراد از گل به طور مطلق یعنی بدون اضافه، خاص گل سرخ باشد که به عربی آن را ورد گویند. (لغت نامه)

- با گل گفتم شکوفه در خاک بخت
 آری نتوان گرفت با گیتی جفت
 گل دیده پر آب کرد و با یاران گفت
 بنمای گلی که ریختن را نشکفت
 (انوری، ص ۳۸)
- دیده شکیبد ز تماشای باغ
 آنکه رخسار تو را رنگ گل و نسرين داد
 بی گل و نسرين، به سر آرد دماغ
 صبر و آرام تواند به من مسکين داد
 (کلیات سعدی، ص ۱۲۰)
 (حافظ، ص ۱۵۱)
- البته گاه به جای گل، لفظ گل سرخ هم به کار رفته است.
 تو اگر چنین لطیف از در بوستان درآیی
 گل سرخ، شرم دارد که چرا همی شکفتم
 (کلیات سعدی، ص ۵۴۷)
- ۲- گل، نماد ناپایداری، گذر و کوتاهی عمر تصور میشود:
 ساقی گل و سبزه بس طربناک شده است
 می نوش و گلی بچین که تا در نگری
 دریاب که هفته‌ای دگر خاک شده است
 گل خاک شده است و سبزه خاشاک شده است
 (خیام، ص ۱۱۳)
- ۳- تصویر «گل بر گیسو زدن» و «گل بر سر زدن» و «گل بر سینه زدن»، رفتاری زنانه و برای زینت است. البته گاه در زبان سعدی «بر سر گل افشاندن» بیانگر تکریم و اعزاز است:
 عنایت با من اولیتر که تأدیب جفا دیدم
 گل افشان بر سر من کن که خارم در قدم کردی
 (کلیات سعدی، ص ۷۸۴)
- ۴- شاعران با بهره‌گیری از صنعت تشخیص به تعبیر «نقاب افکندن گل» یا «خنده گل»، «جامه یا پیراهن دریدن» به معنای شکفتن آن اشاره کرده‌اند. این بیان هنرمندانه از کاربردهای متداول در متون ادب پارسی است:
 چون می از خم به سبور رفت و گل افکند نقاب
 فرصت عیش نگه دار و بزنجامی چند
 پاهای تو بگشاید روشن به تو بنماید
 تا تو همه تن چو گل درخنده شوی با ما
 (مولوی، ص ۷۷)
 (کلیات سعدی، ص ۴۰)
- ۵- گل در متون ادبی، مظهر کمال زیبایی، لطافت و ظرافت است. از اینرو مظهر معشوق یا رخسار و بناگوش اوست:
 که نعره زدی بلبل که جامه دریدی گل
 گل در متون ادبی، مظهر کمال زیبایی، لطافت و ظرافت است. از اینرو مظهر معشوق یا رخسار و بناگوش اوست:
 بر روز روشن از شب تیره فکنده بند
 وز مشک سوده بر گل سوری نهاده دام
 (انوری، ص ۸۶۶)

۶ - «گل» در ادبیات، سمبل معشوق است و «بلبل» مظهر عاشق. از اینرو شاعران بارها به همراهی گل و بلبل، اشاره کرده‌اند:

بلبل شیفته، مست است و گل و سرو و سمن نپسندند که او مست بود ما هشیار
(انوری، ص ۱۸۷)

۷- یکی دیگر از عاشقان گل، ابر است. فردوسی در مقدمه داستان رستم و اسفندیار به این نکته اشاره دارد:

ندانم که عاشق گل آمد گر ابر چو از ابر بینم خروش هژیر
(ص ۲۸۴)

۸- گل به لحاظ شکل و اندازه خود، نماد پیاله و جام باده است:

جام ز عشق لبش خنده‌زنان شد چو گل وز لب خندان او بلبله بگریست زار
(خاقانی، ص ۵۱۹)

۹- گل سرخ، عرق پیامبر (ص) در شب معراج است که بر خاک افتاد و از آن گل محمدی رویید.
در حدیث نبوی آمده: الورد الاحمر منی. (هانری ماسه، ۱۳۵۳: ۳۹۳)

اصل و نهال گل، عرق لطف مصطفی است زان صدر، بدر گردد آنجا هلال گل
(خاقانی، ص ۱۶۹)

۱۰- گل از دو نظر به بی‌وفایی معروف است. یکی آنکه عمری کوتاه و چندروزه دارد و تنها سالی یکبار میشکند:

دی گل سرخ و سهی سرو رسیدند به هم در میان آمدشان گفت و شنودی بسیار
گل ازو طیره شد و گفت که ای بی معنی دم خوبی زنی آخر به کدام استظهار
سرو لرزان شد وزان طعنه به گل گفت که من پای بر جایم و همچون تو نیم دست گذار
گل دگر بار برآشفتم و بدو گفت که من هر به یک سال یکی هفته نمایم دیدار
(انوری، ص ۲۹۴)

دیگر آنکه با باد صبا عشقبازی میکند حال آنکه عاشق دلباخته او بلبل است:

هر که گردید سبکروح، نماند به زمین بوی گل را نفس باد صبا راحله است
(صائب ۱۵۵۷/۲)

از دم باد صبا غنچه پریشان گردید دل به افسانه هر سرد نفس نتوان داد
(صائب ۳۲۴۷/۴)

خونین دلان کجا و سماع طرب کجا این شاخ گل ز باد صبا رقص میکند
(صائب ۴۱۹۷/۴)

۱۱- هنگام فراوانی گل (بهار) وقت باده‌نوشی است.

باده خوردن خوش بود بر گل به هنگام صبح تو به کردن بد بود خاصه در ایام بهار
(انوری، ص ۱۶۳)

۱۲- موجب شکفتگی گلها، باد صبا است.

همیشه تا که ز تأثیر چرخ و گریه ابر دهان غنچه گل را صبا بخنداند
(انوری، ص ۱۴۴)

۱۳- گل، نماد مطلق بهار است:

شکر ایزد که به اقبال کله‌گوشه گل نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد
(حافظ، ص ۲۲۳)

۱۴- از گل، گلاب به دست می‌آید که دارای خواصی است از جمله:

*درمان سردرد:

ما به تو آورده‌ایم درد سر ارچه بهار درد سر روزگار برد به بوی گلاب
(خاقانی، ص ۴۳)

* داروی به هوش آوردن خواب‌آلودگان و از هوش رفته‌ها:

به روی ما زن از ساغر گلابی که خواب‌آلوده‌ایم ای بخت بیدار
(حافظ، ص ۳۳۱)

* خوشبو کننده شراب:

شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم نسیم عطرگردان را شکر در مجمر اندازیم
(حافظ، ص ۲۵۸)

رد پای مخالف‌خوانی گل در شعر شاعران پیشین

به نظر نگارنده، مخالف‌خوانی یا نگاه دیگرگون به جهان هستی، در سبک‌های پیشین نیز وجود دارد اما چیزی که موجب میشود این ویژگی به عنوان یکی از مختصات سبکی صائب تبریزی تلقی شود؛ بسامد بالای این شگرد در شعر او است. در ادامه نگاهی بر پیشینه این نگاه نو در متون کهن خواهیم داشت.

سعدی برتری معشوق بر گل را چنین بیان میکند:

گل نسبتی ندارد با روی دلفریبت تو در میان گلهای چون گل میان خاری
(کلیات، ص ۶۱۹)

رخسار فریبا و لب روح‌بخش تو جایگاه و رتبه گل و گلشکر را پایین کشیده است:

نرخ گل و گلشکر شکسته زان چهره خوب و لعل دلجوی
(کلیات، ص ۶۴۵)

در ادامه این برتری میگوید: اگر تو با این همه لطافت و جمال وارد باغ شوی؛ گل را شرمند خواهد کرد:

تو اگر چنین لطیف از در بوسه‌تان درآیی گلِ سرخ، شرم دارد که چرا همی شکفتم
(کلیات، ص ۵۴۷)

و آنگاه که تو به گلستان درآیی، دیگر جایی برای ماندن گل نیست:

قیمت گل برود چون تو به گلزار آیی و آب شیرین چو تو در خنده و گفتار آیی
(کلیات، ص ۵۹۶)

از اینرو شاعر از باد صبا میخواهد با وجود او، سخن از گل و سنبل بر زبان نراند:

دیگر ای باد، حدیثِ گل و سنبل نکنی گر بر آن سنبل زلف و گلِ رخسار آیی
(کلیات، ص ۵۹۶)

وی با برتری لبِ معشوق در حیات بخشی بر جام و زیبایی رخسارش بر گل، چنین داد سخن میدهد:
لبش میبوسد و خون میخورد جام رخس میبیند و گل میکند خوی
(کلیات، ص ۵۸۵)

و اساساً چه شباهتی میان تو و گل که تفاوتی است از کجا تا به کجا!

گل با تو برابری کجا یارد کرد؟ کاو نور ز مه دارد و مه، نور از تو
(کلیات، ص ۵۲۹)

شاعر با زبانی حسرت‌آلود و در بستر تشبیه تفضیل میگوید: هرگاه به باغ آمدم و شاهد باز شدن قبای غنچه (شکفته شدن گل) بوسیله باد صبا بودم؛ زیبایی گل، مرا به یاد تو انداخت و خونین جگرم ساخت:

خون شد دلم به یاد تو هر گه که در چمن بندِ قبای غنچه گل می‌گشاد باد
(کلیات، ص ۱۳۹)

او اذعان دارد که ماه - این سرآمدِ حسن و جمال - در مقابل رخسار نکویت جلوه‌ای ندارد و گل، باتمام بلندآوازی‌اش در زیبایی مانند گیاهی معمولی است:

روشنی طلعتِ تو ماه ندارد پیش تو گل، رونق گیاه ندارد
(کلیات، ص ۱۷۲)

شاعر با بهره‌گیری از شگرد «حسن تعلیل» به عنوان یکی از آرایه‌های ادبی مهم جهت برجسته‌سازی می‌گوید: علت غنچه ماندن گل، شرمندگی حاصل از حسنِ توست:

ز ما نه از ورق گل، مثال روی تو بست ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهانش
(کلیات، ص ۳۷۹)

حافظ در بیت زیر با نگاهی منفی به فریبکاری گل اشاره کرده؛ میگوید: ای بلبل، با خنده گل از راه مرو و فریبش را مخور زیرا اگرچه بسیار زیباست اما عیب او آن است که قابل اعتماد نیست:

چو در رویت بخندد گل، مشو در دامش ای بلبل که بر گل اعتمادی نیست گر حسن جهان دارد
(حافظ، ص ۱۸۱)

در ادامه نگاه منفی به گل، از او به عنوان زیبارویی «بازاری» و در نتیجه «هرجایی» یاد میکند:
در کارِ گلاب و گل، حکم ازلی این بود کاین شاهدِ بازاری وان پرده‌نشین باشد
(حافظ، ص ۲۱۷)

او گل را به صفت نامطوب دیگری که نشانه خامی و ناپختگی اوست منسوب کرده؛ میگوید: ای گل، تو از تازه به دوران رسیده‌های عشق بوده‌ای و (خام) هستی؛ حال آنکه ما همچون شقایق از روز ازل، عاشق زاده شده‌ایم:

ای گل تو دوش، داغِ صبحی کشیده‌ای ما آن شقایقیم که با داغ، زاده‌ایم
(حافظ، ص ۴۹۵)

جایی دیگر گل را بخاطر «بی‌شرمی و هرجایی» و پایبند معشوق خود نبودن به باد نکوهش میگیرد:
آن گل که هر دم در دستِ بادی است گو شرم بادش از عندلیبان
(حافظ، ص ۵۲۲)

در ادامه بر این بی‌حیایی گل خرده گرفته، میگوید: روی زیبای خود را به همه مینماید و آن هنگام که او را به حیا و پاکدامنی سفارش میکنم؛ تنها از من شرم میکند و روی میپوشاند:
روی رنگین را به هر کس مینماید همچو گل و ر بگویم باز پوشان باز پوشاند ز من
(حافظ، ص ۵۴۵)

وی با تشبیه مضمّر «عرق» به گلاب و جناس «عرق و غرق» به این برتری اشاره دارد:
گل بر رخِ رنگین تو تا لطفِ عرق دید در آتش شوق از غم دل، غرقِ گلاب است
(همان، ص ۴۲)

تصویر بدیع گل در شعر صائب

این نگاه نو در محورهای زیر، منعکس شده است:

۱- برتری دیگران بر گل

۱-۱- برتری حسن و جمال معشوق یا ممدوح بر گل

شاعر، معشوق خود را از هر جهت بر گل - که فقط از نظر زیبایی سرآمد است - برتر دانسته است:

شاخ گل را از سراپا چهره تنها نازک است نازک‌اندامی که من دارم سراپا نازک است
(۱۰۱۸/۲)

۲-۱- برتری رخسار معشوق بر گل

او بر این باور است که از وقتی سنبل زلف معشوق از روی چهره‌اش کنار رفته و رخسار زیبای او نمایان شده، گل از شرم، مانند تقویمی کهنه، بی ارزش و اعتبار شده است. سنبل زلف از رخسار تا بر کنار افتاده است گل چو تقویم کهن از اعتبار افتاده است (۱۱۲۳/۲)

۳-۱- برتری پیکر معشوق بر گل

شاعر میگوید: لطافت پیکر تو تا آنجاست که اگر بستری از گل، برایت گسترده شود همچن خار تو را آزار خواهد داد: با سمن چون نسبت آن پیکر سیمین کنم؟ بستر گل، خار ناساز است پهلوی ترا (۳۱/۱)

۴-۱- برتری دست معشوق بر گل

صائب میگوید: باغبان اگر دست حنا بسته معشوق مرا می‌دید، گل را سر جایش می‌نشاند تا در مقابل تو قد علم نکند. پای گل را می‌گرفت از شک خجلت در نگار باغبان می‌دید اگر دست نگارین مرا (۱۷۸/۱)

۵-۱- برتری بناگوش معشوق بر گل

او بر این باور است که صبح بناگوش تو گل را خجالت‌زده کرده: در پیش آفتاب، چه پر تو دهد چراغ؟ گل را خجل ز صبح بناگوش کرده‌ای (۶۹۲۰/۶)

۶-۱- برتری لب معشوق بر گل

شاعر میگوید: خنده تو (معشوق) چه شباهتی به خنده گل دارد؟! بوریا موج شکر می‌زند از شیرینی گل به سامان لب لعل تو خندید کجا؟ (۱۱۹۱/۲)

۷-۱- برتری بوی معشوق بر گل

او میگوید: اگر بوی تو با سایر گلها درآمیزد؛ بوی خوش معشوق، بقدری متمایز است که من براحتی میتوانم آن را از دیگر بوهای خوش جدا کنم: گر درآمیزد به گلها بوی آن گل‌پیرهن من به چشم بسته میسازم ز یکدیگر جدا (۵/۱)

۸-۱- برتری خود (شاعر) بر گل

شاعر میگوید: چرا باید از باغبان بخاطر زحماتش برای پرورش گل، قدردانی کنم؟ من که دامان جمع شده خود را از صدها دسته گل، برتر میدانم.

چرا ممنون شوم از گلشن‌آرا من که میدانم به از صد دستۀ گل، دامن برچیده خود را
(۳۶۱/۱)

۹-۱ - برتری سخن و شعر بر گل

صائب میگوید: سخنان رنگینش زیبایی گل را به سخره گرفته است.
صائب این طرز سخن را از کجا آورده‌ای؟ خنده بر گل میزند رنگینی اشعار تو
(۶۴۸۰/۶)

۲- تحقیر حسن و جمال گل

شاعر بر این باور است که گل با تماشای رخسار زیبا و برافروخته معشوق، خجالت کشید و عرق
شرم بر چهره اش نشست.

تا چهره تو از می گلرنگ، آل شد شبنم به روی گل، عرق انفعال شد
(۴۱۰۵/۴)

۱-۲ - تحقیر خنده گل

گریه تلخ است چون گل، حاصلش از زندگی عمر خود هرکس که صرف شادمانی کرده است
(۱۱۴۲/۲)

صائب تبریزی در مورد خنده گل بارها به خنده بیجای گل اشاره کرده است:

گل ز یک خنده بیجا به زبانه افتاد تا به آن غنچه دهن خنده بیجا چه کند
(۳۵۳۶/۴)

عاشقی، بر خواری و بی اعتباری صبر کن عندلیب از خنده بیجای گل از جا نشده
(۲۴۳۷/۳)

۲-۲ - تحقیر بوی گل

تا کی زنی ای نکبت گل، حلقه بر این در؟ در خلوت ما راه ندارند گرانها
(۸۲۶/۱)

۳- تحقیر گل به خاطر صفات منفی

۱-۳ - داغ رسوایی

کجا گل بر سر بازار رسوایی دکان چیدی؟ کلید باغ اگر در آشیان بلبلان بودی
(۶۷۶۶/۶)

شاعر، رسوایی گل را ناشی از دور شدن گل از حریم شرم میدانند:

لباس شرم، خوبان را ز رسوایی نگه دارد که چون خندد، به بازار آورند از بوستان گل را
(۳۹۲/۱)

۲-۳ - عاشق و نظرباز

برخلاف سبک خراسانی و عراقی که گل، نماد معشوق و جلوه‌گریهای او به شمار میرود؛ در نگاه دیگرگون صائب، سمبل عاشقِ نظرباز تلقی میشود.

گل ز شبنم دیده‌ور گردد در این بستانِ سرا از نظربازان مکن پوشیده، آن رخسار را
(۵۸/۱)

۳-۳ - هوسباز و هرزه‌خند

گل عبث، گوشه‌ی در این بستانِ سرا کرده است پهن هر هواجویی نمیفهمد زبانِ عشق را
(۹۸/۱)

در بیت زیر با نسبت دادن هرزه‌خندی به گل و بی‌دردی به بلبل میگوید: در گلستانی که گل از سر بی‌خیالی، بیهوده میخندد و بلبلش نیز بی‌دغدغه و بی‌خیال است؛ من چگونه شاد باشم!

گل هرزه‌خند و بلبل بی‌درد، هرزه‌نال چون دل شود شکفته در این گلستانِ مرا
(۷۲۸/۱)

۴-۳ - بخیل و خسیس

چو گل گر خرده‌ای داری خدا را صرفِ عشرت کن که قارون را غلطها داد سودای زر اندوزی
(ص ۶۱۷)

ای گل بی‌درد، پُر زر کن دهانِ بلبلان در گره چون غنچه خواهی بست چند این خرده‌را؟
(۲۰۵/۱)

میشود مالِ بخیلان، باد دستان را نصیب خرده‌گل، عاقبت خرج صبا خواهد شدن
(۶۰۵۹/۶)

جایی دیگر با ارزش نهادن به بانگ زیبا و دلنشین بلبل در عشق گل میگوید: ای گل، آوازِ عاشقانه بلبل به مراتب خوشایندتر از زر است. پس از زر را از عاشقان خود دریغ مکن:

گلابا نگ، خوبتر بود ای شاخِ گل ز زر از بلبلان دریغ مدار آب و دانه را
(۷۴۵/۱)

۵-۳ - خودپرست، خودبین و خودآرا

شاعر با استعاره مکنیه «زانوی گل» و اضافه تشبیهی «آئینه شبنم» و تناسب «گل، شبنم و بستان سرا» میگوید: گل، خودبین است و گواه این ادعا، آن است که گل، با آئینه‌ای از جنس شبنم، یکسره خود را تماشا میکند.

شاهد خودبینی خوبان در این بستانِ سرا بر سر زانوی گل، آئینه شبنم بس است
(۱۰۰۰/۲)

چون گل رعنا فریب مهلت دوران مخور در بهاران بگذران فصل خزان خویشتن
(۶۰۳۵/۶)

دل ز غفلت چون خودآریان به رنگ و بو منه چون گل از هر شبنمی آینه بر زانو منه
(۶۵۹۹/۶)

پایه ناز، دو بالا شود از خود بینی شبنم آن به که ز گل، آینه پنهان دارد
(۳۳۱۶/۴)

۳-۶- غافل از حال دیگران و بی خیال

شاعر با عبارت کنایی «به خواب دیدن» میگوید: گلی که در ایام کامرانی (بهار)، یادی از بلبل نکرد و از او غافل بود؛ بی‌تردید در خزان هم آواز او را نخواهد شنید:

گل به بیداری دولت، چون غم بلبل نخورد ناله مستانه‌اش را در خزان بیند به خواب
(۸۸۲ / ۱)

و گل را به رعایت جانب شرم و حیا توصیه میکند:

قطره شبنم چه باشد کز هوا باید گرفت؟ شرم دار ای شاخ گل از دیده پر خون ما
(۲۹۴/۱)

در بیتی، گل را به بیهوده‌کاری منسوب کرده، میگوید: گل، بیهوده در تکاپوست تا پیغامی از او بشنود زیرا گوش نامحرم، شایسته شنیدن پیام و سخن او نیست:

گل، عبث در دامن باد صبا آویخته است گوش هر بی درد، کی شایسته پیغام اوست؟
(۱۰۹۲ / ۲)

و در انتها میگوید: عقوبت این غفلت، اشک ندامت است:

سزای تو ست چون گل، گریه تلخ پشیمانی که گفت ای غنچه غافل، دهن پیش صبا بگشا؟
(۴۵۲ / ۱)

و در بیتی میگوید: ما از ترس و به خاطر چشم نخوردن، چهره‌مان را خونین کرده‌ایم. ما مثل گل نیستیم که از بی‌دردی، سرخ‌رو باشیم. به تعبیری سرخی ما از ترس چشم‌زخم است نه برخاسته از بی‌غمی و بی‌فکری:

از بیم چشم، چهره به خوناب شسته‌ایم چون گل ز بی غمی نبود رنگ آل ما
(۷۷۱ / ۱)

۳-۷- مست

صائب با تعبیری بسیار هنرمندانه و بدیع، «شکفته شدن» گل را به «مستی» تعبیر میکند. او میگوید: من که همچون خار، توان و قصد گستاخی و جاسارت ندارم. این گل است که مست در آغوش من افتاده و در آنچه رفته است مرا گناهی نیست.

دست گستاخی ندارد خار شرم آلود من گل مکرر، مست در آغوش من افتاده است
(۱۱۲۹/۲)

شاعر میگوید: خندیدن، نتوانست قفلِ شبنم را از روی لبِ گل، حتی در حالتی که گل، مست است؛
باز کند:

خنده مُهرِ شبنم از لب، برگِ گل را برداشت مست شد یار و همان حرفش حجاب آلوده است
(۱۱۶۲/۲)

در این بیت با در نظر گرفتن «گل و بلبل» به عنوان مظهر «عاشق و معشوق» بوسه گل بر لب بلبل
را بیانگر مستی او میداند:

گل ز مستی بوسه بر منقار بلبل میزند سرو در آغوش طوق قمریان افتاده است
(۱۱۲۰/۲)

در بیت زیر میگوید: گل، مست است و بارها و بارها بخاطر تزلزل ناشی از مستی در آغوش من
افتاده است.

دست گستاخی ندارد خار شرم آلود من گل مکرر، مست در آغوش من افتاده است
(۱۱۲۹/۲)

در این بیت تکیه زدن گل به زانوی بلبل را ره آورد مستی گل میداند:

من ندارم طالع از مقصود، و نه بارها گل ز مستی تکیه بر زانوی بلبل کرده است
(۱۱۳۵/۲)

اگر به خون دل به عنوان شراب، بسنده کنی و با سختیها بسازی و صبوری پیشه خود سازی؛ در
روز قیامت مانند گل، مست و سرخوش محشور خواهی شد:

ز آغوش کفن چون گل، صبحی کرده برخیزی ز خون دل اگر چون عاشقان، سازی شراب اینجا
(۳۱۲/۱)

۳-۸ - مغرور

چه پروا حسن مغرور از سر شکِ عاشقان دارد؟ ز شبنم بیش خوابِ ناز میگردد گران گل را
(۳۹۲/۱)

۳-۹ - ساده لوح

زمینِ ساده لوحان زود رنگِ همنشین گیرد که دارد گل ز شبنم یاد، رسم بی وفایی را
(۴۴۹/۱)

شاعر میگوید: مانند گلِ مباش که در نهایت ساده لوحی، برای شکفتن خود، منتظر از راه رسیدن باد
صبا و نیازمند دیگران است:

سمن بری که ز خوبی، وفا طمع دارد
 چو گل ز ساده‌دلی تکیه بر صبا کرده است
 (۱۷۵۰/۲)

۳-۱۰- سخن‌چین

بهاران رفت و بلبل، مَهر از لب برنمیدارد
 گل این بوستان، گوشِ سخن‌چین است پنداری
 (۶۷۸۱/۶)

۳-۱۱- فریبکار

حیف آیدت به قیمت دل، خاک اگر دهی
 چون گل، پی فریب، به کف، زر گرفته‌ای
 (۶۹۱۴/۶)

۳-۱۲- کم‌همت

قانع به رنگ و بو شده‌ای همچو شاخ گل
 دستی دراز کرده، نگاری گرفته‌ای
 (۶۹۱۵/۶)

۳-۱۳- بی‌فکر و بی‌درد

چون گل، تو را به آتش سوزان شود دلیل
 از نقد عمر اگر نه شماری گرفته‌ای
 (۶۹۱۵/۶)

گل عبث در دامنِ بادِ صبا آویخته است
 گوش هر بیدرد، کی شاید پیغام او ست؟
 (۱۰۹۲/۲)

او با تناسب «شور و سوز» و ارائه حسن تعلیل میگوید: آواز و ناله عا شقانه بلبلان، سخت جانکاه است. معلوم نیست گل - فارغ از بلبل - برای چه کسی عشوہ‌گری کرده و طنّازی نموده است؟! شور مرغان چمن، حوصله سوز است امروز گل بیدرد، به روی که دگر خندیده است؟
 (۱۵۵۴/۲)

و در انتها همچون ناصحی مشفق، زبان به پند و اندرز او گشوده، میگوید: مانند غنچه، دامن خود را جمع کن و مثل گل، بیجا نخند:

جمع کن چون غنچه، اوراقِ دل از چین جبین
 چون گل بیدرد، خرج خنده بیجا مشو
 (۶۵۸۰/۶)

۳-۱۴- محتاج و نیازمند دیگران

شاعر با خفیف دانستن جایگاه «گل» میگوید: این گل است که به دیگران (شبنم) نیازمند است در حالیکه بیداردلان - همچون نرگس - نیازمند مراقبت دیگران نیستند و خودشان محافظ خودند: نیست نرگس را چو برگِ گل به شبنم، احتیاج دولت بیدار باشد دیده بانِ خویشتن
 (۶۰۳۵/۶)

او در نکوهش گل میگوید: تو همواره گدا صفتی و دست نیاز به پیش کسان میکنی دراز؛ حتی اگر آنقدر غنی باشی که مانند غنچه از گریبانت زر بیرون بریزد.

همچنان دست، چو گل، پیش کسان میداری اگر از جیب تو چون غنچه زر آید بیرون
(۶۳۱۴/۶)

۳-۱۵- تنبل

چند خواهی پای در گل بود در صحن چمن؟ ای گل کاهل، شبیخونی بر آن دستار زن
(۶۰۷۶/۶)

۳-۱۶- تردامن

شاعر در هنرنمایی استادانه‌ای که با واژه «تر دامن» در کلام ارائه میدهد به دو معنای الف- نشستن شب‌بم بر گل ب- گناهکار و آلوده‌دامن، اشاره دارد و از کوتاهی عمر تردامنان، اظهار خشنودی میکند:

اگر چه دامن گل، خوابگاه شب‌بم شد خوشم که دولت تردامنان، بقایی نیست
(۱۸۱۸/۲)

در بیتی دیگر، مخاطب خود را از مصاحبت با گناهکاران و تردامنان بر حذر میدارد:

ز شب‌بم، چهره پوشیده‌رویان رنگ میبازد به هر تردامنی چون گل، مناسب نیست جوشیدن
(۶۲۳۱/۶)

او میگوید: اگر گناه و لغزشی از من صادر شود؛ جاذبه خورشید از من حکایت خواهد کرد و مانع انجام هر خطایی از سوی من میشود.

لغزشی چون شب‌بم گل گر ز من صادر شود جاذبه خورشید عالم‌تاب میگیرد مرا
(۱۲۳/۱)

۳-۱۷- کافر

رشته پیوند یاران را بریدن، کافری است تا برآمد از چمن گل، بر میان ز نار بست
(۱۲۱۱/۲)

۳-۱۸- خجل و شرمنده

افتاب تیغ‌زن چون گل، سرافکنده است تا تو با تیغ و سپر، آهنگ میدان کرده‌ای
(۶۶۷۲/۶)

۳-۱۹- شوخ و گستاخ

میربایندت چو شب‌بم، شوخی گلها ز هم سیر این گلزار را بال و پری در کار نیست
(۱۲۶۸/۲)

۳-۲۰- ناسازگار

هر که با خشکی و بی برگی نسازد همچو خار
گر به خون سازند چون گل، چهره رنگینش سزاست
(۹۴۸/۲)

و چیده شدن به دست باغبان را ماحصل خوی سازگاری گل میداند:
هر که رو تابد ز عاشق، خط مشکینش سزاست
گل که با بلبل نسازد، دست گلچینش سزاست
(۹۴۸/۲)

۳-۲۱- عاجز و ناتوان

عنان من گل بی دست و پا کجا گیرد؟
که خار، دامن من بارها گرفت و گذاشت
(۱۸۲۶/۲)

۳-۲۲- قاتل

شبنم از دامان گلها، خون بلبل را نشست
کی به شستن می‌رود خونی که دامنگیر شد؟
(۲۴۲۰/۳)

۴- نگاه نو به گل و تحسین گل با صفات مثبت

در این مبحث، نگاه دیگرگون صائب را با محوریت صفات مثبت، بررسی میکنیم.

۴-۱- پاک‌دهان

هر چند در این باغ چو گل، پاک‌دهانیم
از زخم زبان، بوتۀ خارست دل ما
(۸۲۰/۱)

۴-۲- پاک‌دامن

صائب با مهارتی استادانه بدون هیچ قرینه‌ای صریح، با آوردن «پاکی دامان»، «مهد قفس»، «گفتار بلبل» به داستان ولادت عیسی و گواهی او بر پاکدامنی مریم اشاره کرده و میگوید: سخن گفتن بلبل در قفس، گواهی شایسته بر پاکدامنی گل است:

حجت قاطع بود بر پاکی دامان گل
این که در مهد قفس، بلبل به گفتار آمده است
(۱۱۵۲/۲)

و در انتها مخاطبان خویش را به توسل و همراهی با پاکان توصیه کرده، میگوید: فرصت همنشینی با پاکان را مغتنم بدار زیرا همصحبتی شبنم با گل که از پاک‌دامنان است موجب همسایگی شبنم با آفتاب شد.

ز دست، دامن پاکان، رها مکن زندهار
که قرب گل سر شبنم به آفتاب رساند
(۳۸۸۹/۴)

و این پاکدامنی، نگیهان گل است و از او در مقابل ناگواراییها حفاظت میکند:

گرچه صائب پاکدامنی، نگهبان گل است عندلیب مست در گلزار دیدن مشکل است
(۱۰۳۷/۲)

۴-۳- صاحب سرمایه و زر

تا ترا چون گل درین گلزار باشد خرده‌ای دیده شوری بود هر قطره شب‌نم جدا
(۷/۱)

بهار از غنچه منقار ما برگ و نوا گیرد به زر چون غنچه گل، گر نباشد دسترس ما را
(۳۴۰/۱)

۴-۴- بخشنده

می‌رود بر باد، آخر چون ز بیداد خزان با لب خندان سر خود همچو گل، بخشیدنی است
(۱۲۰۳/۲)

در بیتی، با نگاهی نو به گلچین و دشمن انگاشتن او می‌گوید: ما همانند گل، بسیار بخشنده‌ایم.
آنگونه که حتی دشمن خود را ناامید و دست خالی از در نمیرانیم:

ما چو گل، سر را به گلچین بی‌تأمل می‌دهیم دست خالی برنگردد دشمن از میدان ما
(۲۹۱/۱)

او می‌گوید: بخشندگان مانند گل، هیچگاه بخاطر بخشش کردن دستشان خالی نخواهد شد و خداوند آنان را نیازمند دیگران نخواهد کرد.

کریمان را خدای مهر بان در مانده نگذارد که می‌روید زر از کف همچو گل، اهل سخاوت را
(۳۵۲/۱)

در این بیت با عبارت کنایی «بر باد رفتن» به معنای نابود شدن می‌گوید: گل در نهایت بخشندگی است آنگونه که حتی مخالفتی با دست دادن سر خود نیز ندارد.

می‌رود بر باد آخر چون ز بیداد خزان با لب خندان به گلچین سر چو گل، بخشیدنی است
(۱۲۰۳/۲)

۴-۵- باحیا

شرمی که ما از ان گل رخسار دیده‌ایم مشکل که بی نقاب درآید به خواب ما
(۷۵۴/۱)

و طبیعی است که برای چنین رخسار شرمگین و باحیایی نیاز به باغبان و محافظ وجود ندارد:

روی شرم‌آلود گل را باغبان در کار نیست حاجب و در بان نمی‌با ید در نگشاده را
(۲۰۲/۱)

در این بیت نیز با ایهام تضاد «رو» در معنای نقطه مقابل با «پشت» می‌گوید: من با دیدن رخسار باحیای محبوب، یقین کردم که:

مرا از روی شرم‌آلود او روشن شد این معنی
 که خواهد دید آن گل، پشت سر، بسیار گلچین را
 (۴۲۹/۱)

۴-۶ - نرمخو و خوش‌رفتار

با درشتان، چرب‌نرمی کن که برمی‌آورد
 گل به همواری ز چنگ خار، دامانی درست
 (۱۲۱۹/۲)

لاف همت میرسد گل را که در صحن چمن
 پیش هر خاری گذارد بر زمین، خوانی درست
 (۱۲۱۹/۲)

در دل گل، ناله بلبل ندارد گر اثر
 اشک شبنم، گریه تلخ گلاب از بهر چیست؟
 (۱۲۳۷/۲)

۴-۷ - سرخ‌رو و سربلند

ازان خون بر سر تیغ شهادت میشود اینجا
 که چون گل، سرخ رو از خاک میخیزد شهید آنجا
 (۳۱۰/۱)

۴-۸ - دل‌نازک

دل نازک، ندارد طاقت افسانه عاشق
 فغان گرم بلبل، میکند آتش‌عنن گل را
 (۳۹۲/۱)

۴-۹ - گشاده‌رو

گر تیغ آبدار شود خار این چمن
 چون گل، رخ گشاده، سپر میشود مرا
 (۷۲۱/۱)

در این بیت با بیان حسن تعلیلی زیبا میگوید: هر کس که مانند گل با روی باز و گشاده‌اش موجب آرامش و آسایش دیگران شود؛ بی تردید بهار در حق او لطف خواهد کرد و دامن او را مانند گل پر از زر میکند. تو گویی دامن پا از زر گل، ناشی از روی گشاده اوست:

چو گل هر کس به روی تازه، وقت خلق، خوش دارد
 ز احسان بهاران، دامن زر میبرد اینجا
 (۳۱۳/۱)

نتیجه‌گیری

شاید یکی از دلایل بی‌رغبتی اهل ادب به دیوان صائب، عدم فهم شیوه تفکر و زاویه دید او است. روگردانی از سنت‌های پیشین که در عهد تیموری اشباع شده بود؛ با رویش جریان وقوع، توسط بابا فغانی و توسعه مکتب واسوخت بویژه پرورش اشعار وحشی بافقی، بستری مناسب برای مضمون‌آفرینی فراهم کرد. این مضمون‌آفرینی در مسیر جریان عکس حرکت شعری بود و شگردهایی بکار گرفته میشد که پیشتر یا اصلاً سابقه نداشت و یا کمتر بکار میرفت.

صائب در چنین محیط فرهنگی و ادبی بالید و اندیشه متعالی خود را به خدمت تعهد و دیانت در آورد. بی شک این مضمون آفرینیهای بکر در اشعار نغز او نقشی موثر در بیان آموزه‌های اخلاقی و اندیشه‌های عرفانیش داشته است.

با بررسی جایگاه گل در بستر سنت ادبی و مقایسه آن با اشعار صائب مشخص شد که صائب در خلال کاربرد این شگرد، حسن تعلیلی زیبا می‌آورد تا نظر مردمان را نسبت به کلیه شئ سنتهای پیشین منحرف سازد و درس دیگرگونه نگریستن را به آنها بیاموزد. همچنین چنانکه از شواهد تحلیل شده برمی‌آید نمایان شد که صائب با بیان بیست و دو صفت منفی چون: عاشق و نظر باز، هوس باز و هرزه خند، بخیل و خسیس، خودپرست، خودبین و خودآرا و ... و نه ویژگی مثبت چون: پاک دهان، پاکدامن، صاحب سرمایه و زر، باحیا و ... برای گل، بستری مناسب جهت مضمون آفرینی فراهم آورده است. بررسی مخالف خوانی گل، در غزلیات صائب تبریزی، علاوه بر آنکه نشانگر توانمندی شاعر در حوزه مضمون آفرینی است شناخت دقیقتر و جامعتری از شعر صائب را به خواننده ارائه میدهد.

منابع

کتابها

۱. *آداب و معتقدات ایرانی* (جلد اول)، ترجمه مهدی روشن ضمیر، ماسه، هانری، (۱۳۵۳)، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز.
۲. *ابدع البدایع گرگانی* (جامع ترین کتاب در علم بدیع فارسی)، با مقدمه جلیل تجلیل، جعفری، حسین، انتشارات احرار، ۱۳۷۷.
۳. *دیوان ابن یمین* (دهقان شاعر)، بهرامی، ناصر، تهران، ناشر مؤلف، ۱۳۸۷.
۴. *دیوان امیر معزی*، امیر معزی، محمد بن عبدالملک، تهران، زوار، ۱۳۹۳.
۵. *دیوان انوری* مدرس رضوی، محمدتقی، تهران، ج اول، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
۶. *دیوان انوری*، مدرس رضوی، محمدتقی، تهران، ج دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
۷. *دیوان حافظ شیرازی* (بر اساس چاپ غنی و قزوینی)، خطیب رهبر، خلیل، تهران، انتشارات صفا علیشاه، ۱۳۸۵.
۸. *دیوان خاقانی شروانی*، سجادی، ضیاءالدین، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۸.
۹. *دیوان خیام*، خیام، عمر بن ابراهیم، تهران، انتشارات محمد عالمگیر، ۱۳۹۰.
۱۰. *دیوان شمس تبریزی*، فروزانفر، محمدحسن، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷.

۱۱. دیوان صائب تبریزی، صائب، محمدعلی، به کوشش محمد قهرمان، تهران، ج ۱، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
۱۲. _____ صائب، محمدعلی، به کوشش محمد قهرمان، تهران، ج ۲، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
۱۳. _____ صائب، محمدعلی، به کوشش محمد قهرمان، تهران، ج ۳، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
۱۴. _____ صائب، محمدعلی، به کوشش محمد قهرمان، تهران، ج ۴، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۱۵. _____ صائب، محمدعلی، به کوشش محمد قهرمان، تهران، ج ۵، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۱۶. _____ صائب، محمدعلی، به کوشش محمد قهرمان، تهران، ج ۶، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
۱۷. شاهنامه فردوسی، حمیدیان، سعید، تهران، نشر قطره، ۱۳۹۳.
۱۸. صائب تبریزی و شاعران معروف سبک هندی، سجادی، سید علی محمد، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۹۳.
۱۹. کلیات سعدی، فروغی، محمدعلی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.
۲۰. کلیات نظامی، گنجوی، وحید دستگردی، حسن، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳.
۲۱. واژگان توصیفی ادبیات (انگلیسی - فارسی)، رضایی، عربعلی، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۸۲.

مقالات

۲۲. انحراف از نرم در شعر صائب تبریزی، حکیم آذر، محمد، فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، سال اول، شماره ۲.